

سخنی در باره لوح حضرت عبدالبهاء به اعزاز

میرزا محمد، ملقب به عبدالبهاء

علاءالدین قدس جورابچی

هوالبهیی

درویش جهان سوخت از این نغمه جان سوزالهی

وقت آنست کنی زنده از این ناله زار

ای مشتعل به نار موقده الهیه، شجره طوبی و سدره منتهی در وادی ایمن بقعه مبارکه
غرس شد و در ذروه طور سینا قد برافراخت و در وادی طوی شکوفه بشکفت و به
نفحات قدس، آفاق را معطر نمود و نار موقده ربانیه در این شجره لاشرقیه و لاغربیه
برافروخت و ندای الهی بلند شد و جمال رحمانی رخ بگشود. صد هزار کلیم فریاد ارنی
برآورد و صد هزار طور حقایق از این تجلیات ربانیه مندک گشت و صد هزار کینونات
مجرده مست و مدهوش و منصعق در این دشت و صحرا بیفتاد و از هر سمت آواز «و
أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا» بلند شد و از ملکوت ابهی فیوضات جلیله متتابع بر حقایق
لطیفه نازل گشت و نغمات و ترنمات محامد و نعوت الهیه از طیور حدائق قدس بلند
شد؛ و ما هنوز مخموم و افسرده در زاویه خمول خزیده و به آرایش شئون این دار جنون

چسبیده. نه ناله‌ای، نه آوازی، نه نغمه‌ای، نه سازی، نه افغان جان‌گذاری، نه شوری، نه شعفی و نه اشتعالی و نه آه جان‌سوزی. طیور قدس اگر در این موسم بهاری قرن اعظم الهی به ابداع نعمات رحمانی بر شاخسار توحید نسریند، چگونه بیاسایند و منتظر چه موسمی، چه فصلی هستند؟ پس از بهار، خزانست و بعد از اردیبهشت فصل دی پر خمار. آیا منتظر چه باشیم و چه ایامی آرزو نماییم که بال و پری زینم و پروازی کنیم و جولانی نماییم و ساز و آوازی آغاز کنیم؟ از جور زاغان گلخن جفا مترسیم و از چنگال تیز جعدان بی حیا نهراسیم. چه اگر سینه درند، مرهم فوز به ملکوت ابهی موجود و اگر خونخوار ستمگرند، فوز و فلاح جبروت اعلیٰ مشهود و اگر لانه و کاشانه ضبط و خراب نمایند، الحمدلله آشیانه در سدره منتهی محقق و مثبت. پس، از چه ترسیم و از چه اذیتی بهراسیم؟

گرد ز عطا بخشد، اینک صدفش دل‌ها ورتیر بلا آید، اینک هدفش جان‌ها
والبهاء علی اهل البهاء - عبدالبهاء ع (حدیقه عرفان، ص ۲۵۲)

پیش‌گفتار

لوح مبارک مصدر به «هوالبهی» و با مطلع: درویش، جهان سوخت از این نغمه جان‌سوز الهی / وقت آنست کنی زنده از این ناله زار، به اعزاز میرزا محمد و به روایتی درویش میرزا محمد و ملقب به عبدالبهاء، از قلم حضرت عبدالبهاء صادر شده است.

با نگرشی به چگونگی گفتار و فحوای کلام آن حضرت در این لوح مبارک، چنین دریافت و استنباط می‌گردد که شاید زمان صدور آن در سال‌های نخستین جلوس مرکز عهد و پیمان براریکه میثاق بوده است.

بیت مطلع این لوح، بیت مقطع قصیده «ساقی از غیب بقا» از آثار منظوم نازله از قلم حضرت بهاءالله است در سلیمانیه به سال ۱۲۷۱ هجری قمری. این قصیده شامل پانزده بیت است و تخلص آن حضرت «درویش» است.

توضیح آن که، حضرت بهاءالله پس از دو سال اقامت در بغداد، در اثر رشک و حسد و کینه و دشمنی و نافرمانی و عناد و فتنه و فساد میرزا یحیی ازل، برادر ناتنی و سیزده سال کوچکترشان و هواداران او به سرکردگی سید محمد اصفهانی، در ماه رجب سال ۱۲۷۰ ه. ق (آوریل ۱۸۵۴ م) به ناگهان، بدون اطلاع و آگاهی کسی حتی از خانواده و بستگان، به همراهی یکی از ملازمان وفادار به کردستان عراق هجرت نمودند و مدت (دو سال ۱۲۷۰ تا ۱۲۷۲ ه. ق - ۱۸۵۴ تا ۱۸۵۶ م) در کوه سرگلو و شهر سلیمانیه رحل اقامت افکندند و در این مدت آن حضرت به نام درویش محمد ایرانی معروف بودند.

حضرت بهاءالله در کتاب مستطاب ایقان در باره این مهاجرت و سبب و حکمت آن چنین می‌فرمایند:

«... و این عبد در اول ورود در این ارض (مراد بغداد) چون فی الجمله بر امورات محدثه بعد اطلاع یافتم، از قبل مهاجرت اختیار نمودم و سر در بیابان‌های فراق نهادم و دو سال وحده در صحراهای هجر به سر بردم و از عیونم عیون جاری بود و از قلبم بحور دم ظاهر. به خود مشغول بودم و از ماسوی غافل و غافل از این که کمند قضای الهی اوسع از خیال است و تیر تقدیر او مقدس از تدبیر. سر را از کمندش نجات نه و اراده‌اش را جز رضا چاره‌ای نه. قسم به خدا که این مهاجرتم را خیال مراجعت نبود و مسافرتم را امید مواصلت نه. و مقصود جز این نبود که محل اختلاف احباب نشوم و مصدر انقلاب اصحاب نگردم. باری، تا آن که از مصدر امر حکم رجوع صادر شد و لابداً تسلیم نمودم و راجع

شدم. دیگر قلم عاجز است از ذکر آن چه بعد از رجوع ملاحظه شد ...» (کتاب مستطاب ایقان، ص ۱۶۶ و ۱۶۷)

باری، حضرت عبدالبهاء در نیمه نخستین این لوح مبارک، معانی و مفاهیم روحانی و باطنی برخی از مصطلحات و تمثیلات مندرج در کتب مقدسه ادیان پیشین را که در عرف پیروان آن بیشتر جسمانی و ظاهری انگاشته و پنداشته شده است را با بیانی فصیح و بلیغ، تازه و نوین به رشته تحریر کشیده‌اند و هم‌زمان، چگونگی پیدایی و پدیداری شواهد و مصادیق آن را در ظهور حضرت بهاء‌الله به روشنی، به گونه‌ای کوتاه باز گفته‌اند. و سپس در نیمه دوم این لوح، از سویی احباب را هشیار می‌کنند و هشدار می‌دهند که با همه این احوال، به فرموده آن حضرت:

«ما هنوز مخمود و افسرده در زاویه خمول خزیده و به آسایش شتون این دار
جنون چسبیده، نه ناله‌ای و نه آوازی، نه نغمه‌ای، نه سازی».

و از سوی دیگر، آنان را تشویق و ترغیب می‌نمایند و از جمله می‌فرمایند:

«از جور زاغان گلخن جفا مترسیم و از چنگال تیز جغدان بی حیا نهراسیم»، که شرح آن پس از این خواهد آمد. و سرانجام این لوح مبارک را با این بیت از حکیم سنایی غزنوی به پایان می‌رسانند:

گر دُر عطا بخشد اینک صدفش دل‌ها ورتیر بلا آید، اینک همدفش جان‌ها
قصیده مبارکه «ساقی از غیب بقا»

ساقی از غیب بقا برقع برافکن از عذار تا بنوشم خمر باقی از جمال کردگار
آن‌چه در خمخانه داری نشکند صفرای عشق زان شراب معنوی ساقی همی بحری بیار
تا که این مستور شیدایی در آید در خروش تا که این مخمور ربّانی بر آید زین خمار

نار عشقی برفروز و جمله هستی‌ها بسوز
تا نگریدی فانی از وصف وجود ای مرد راه
پای نه برفرق ملک آن‌گه درآ در ظل فقر
گر خیال جان همی هستت به دل این‌جا میا
رسم ره اینست گروصل «بهاء» داری طلب
گر همی خواهی که گردی واقف از اسرار عشق
تا ببینی طور موسی طائف این‌جا آمده
تا بیابی دفتر توحید از زلفین دوست
هین بکش خمر فرح از چشمه حیوان عشق
مردگانند در این انجمن اندر ره دوست
تا که برپزند اطیبار وجود از سجن تن
درویش، جهان سوخت از این شعله جان‌سوز الهی

پس قدم بردار و اندر کوی عشاقان گذار
کی چشی خمر بقا از لعل نوشین نگار
تا ببینی ملک باقی را کنون از هر کنار
گر نثار جان و دل داری بیا و هم بیار
چشم عبرت برگشا بر بند راه افتخار
تا ببینی روح عیسی را ز عشقش بی‌قرار
تا بخوانی مصحف تجرید از خدین یار
تا به فیروزی سراندازی همی در پای یار
ای مسیحای زمان هان نفسی گرم برآر
تا فضای لامکان در ظل صاحب اقتدار
وقت آنست که کنی زنده از این نغمه زار
(مانده آسمانی، ج ۴، ص ۲۰۹ تا ۲۱۱)

شرح مفاهیم و مصطلحات و تمثیلات در لوح حضرت عبدالبهاء

نار موقده الهیه: آتش افروخته الهی و مراد، نار فروزان ظهور الهی و آتش افروخته آیین یزدانی در ظهور حضرت بهاء‌الله است. (رجوع کنید به موضوع «در وادی ایمن بقعه مبارکه غرس شد» و موضوع «و نار موقده ربانیّه در این شجره لاشرقیه و لاغربیه برافروخت ...»)

شجره طوبی: درخت طوبی: در عرف اسلامی، طوبی نام درختی است در بهشت و نیز نامی است برای بهشت. در لغت به معنای: پاک - پاکیزه - نیکو و خوش و خوشا،

آمده و تأنیث کلمه «أطيب» است. در این لوح، مراد، شجره ظهور حضرت بهاء الله است.

سدره منتهی: در آثار بهائی مقصود از سدره منتهی، به طور عموم، شجره مظاهر ظهور الهی است. و در این لوح، مراد حضرت عبدالبهاء از سدره منتهی به طور خصوص، حضرت بهاء الله، شجره مظهر ظهور الهی در این دور و زمان است که شناسایی و عرفان خداوند تنها و فقط به شناسایی و عرفان او امکان پذیر و میسر است و به سخن دیگر، آخرین مرحله شناسایی و اوج عرفان آدمی است. توضیح آن که به اعتقاد مسلمانان برابر آیات ۷ تا ۱۵ در سوره نجم در قرآن، هنگامی که پیامبر اسلام به معراج رفت، سرانجام به سدره منتهی (آخرین درخت) واقع در بالاترین نقطه جنت درآمد که آن سوی آن بشر و ملائکه آسمان فراتر قدم نگذارده اند:

«وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى. فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى أَفَتُمَارُونَهُ عَلَىٰ مَا يَرَىٰ وَلَقَدْ رَءَاهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ. عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ»

مضمون: (و جبرئیل در افق اعلی بود. و سپس نزدیک و نزدیک تر آمد، به اندازه دو کمان بلکه کمتر از آن. پس خداوند به وسیله او به بنده اش، پیامبر، آن چه را که می خواست وحی کند، وحی فرمود. و پیامبر آن چه را که به قلب و فؤاد بیدید باطل و دروغین ننگاشت. پس آیا شما در باره آن چه که او بیدید، چون و چرایی دارید؟ و هر آینه پیامبر، جبرئیل را برای بار دیگر در کنار سدره منتهی نزدیک جنت مأوی بیدید.)

جناب فاضل مازندرانی در کتاب اسرار الآثار، جلد سوم، ص ۱۳۵ و ۱۳۶ زیر عنوان «سدره المنتهی» چنین آورده اند:

«سدر و سدره عربی و کنار به فارسی در قرآن و آثار اسلامیّه به عنوان درخت بهشتی و مخصوصاً سدره المنتهی، با تجلیل بسیار مذکور است و در سوره النَّجْم در توصیف بسیار بلیغ و جلیل رؤیت فرشته وحی است، قوله: «وَلَقَدْ رَءَاهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ مَا يَغْشَى» مفاد آن که، پیمبر، باری دیگر نیز نزد آخرین سدره که باغ مأوی و مسکن آن جاست و آن درخت را فرا گرفتنی‌ها فرا گرفته بودند، فرشته را دید و این در نظر تفسیر و تأویل معنوی و رمزی مستقر بر بناء تشبیه مظاهر مقدسه الهیه به اشجار می‌باشد چنان که در اصطلاح رمزی تشبیهی شعرا و عرفای ایران تعبیر به سرو می‌گردد ...»

حضرت بهاء الله در کتاب اقدس خطاب به علمای ادیان چنین می‌فرمایند:

«قل يا معشر العلماء ... تبكى عليكم عين عنایتی لأنکم ما عرفتم الذی دعوتومه فی العشی والاشراق و فی کل اصیل و بکور. توجّھوا یا قوم بوجوه بیضاء و قلوب نوراء إلى البقعة المباركة الحمراء التي فیها تنادی سدرة المنتهی إنه لا إله إلا أنا المهیمن القیوم» (بند ۹۹ و ۱۰۰)

مضمون: (بگو ای گروه علما، چشم عنایت من برای شما می‌گردد زیرا کسی را که شب و روز و به هنگام غروب آفتاب و طلوع آن، او را به خود می‌خواندید، نشناختید. ای مردمان، با چهره‌های رخشان و تابناک و دل‌های روشن و پاک به سوی بقعه مبارکه حمراء، یعنی جایگاه ظهور یزدان، روی آورید که از آن سدره منتهی، یعنی مظهر ظهور خدا ندا می‌کند که نیست خدایی جز من که همگان را حافظ و پشتیبانم و همیشه پاینده و جاودان.

و نیز در لوح به اعزاز ملا عبدالوهاب قوچانی چنین می فرماید:

«بگو لله الحمد، امروز افق سماء عرفان به آفتاب حقیقت روشن و منور. مکلم
طور بر عرش ظهور مستوی. از حقیق سدره منتهی کلمه مبارکه: قد ائی
الموعود اصغا می شود.» (مجموعه الواح چاپ مصر، ص ۱۶۲)

«در وادی ایمن بقعه مبارکه غرس شد»: وادی ایمن بقعه مبارکه، در عرف اسلامی برابر
آیات ۲۹ و ۳۰ سوره قصص در قرآن، همان وادی یا بیابان و زمین مقدس است در
تورات، سفر خروج باب سوم آیات ۱ تا ۶ که در آن جا حضرت موسی آتشی افروخته
بدید و ندای خداوند را بشنید:

«فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَىٰ الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الظُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ
امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ.
فَلَمَّا آتِيهَا تُوذَىٰ مِنْ شَاطِئِ الوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا
مُوسَىٰ إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ»

مضمون: (پس از آن که موسی مدت خدمت و تعهد خود را «به پدر زنش شعیب
پیغمبر "قرآن" یا یثرون کاهن "تورات" به خاطر مهر زوجه اش، صفورا» به انجام رسانید و
با خانواده اش عزم سفر کرد، از سوی کوه طور آتشی بدید. به خانواده اش گفت: در
این جا بایستید، زیرا من آتشی دیده ام، اینک بدان سو می روم که شاید خبری برای شما
بیاورم و یا پاره ای از آن آتش، تا با آن گرم شوید. پس چون موسی به نزدیک آتش رسید،
از کرانه وادی ایمن «جانب راست بیابان» در زمین مبارک، ندا از درخت برآمد که ای
موسی، به راستی من هستم خداوند، پروردگار عالمیان.)

در تورات، سفر خروج، باب سوّم، آیات ۱ تا ۶ در این باره چنین آمده است:

«و اما موسی گله پدرزن خود يترون، کاهن مدیان را شبانی می کرد و گله را بدان طرف صحرا راند و به حوریب که جبل الله باشد، آمد. و فرشته خداوند در شعله آتش از میان بوته ای بروی ظاهر شد. و چون او نگریست، اینک آن بوته به آتش مشتعل است؛ اما سوخته نمی شود. و موسی گفت: اکنون بدان طرف شوم و این امر غریب را ببینم که بوته، چرا سوخته نمی شود؟ چون خداوند دید که برای دیدن مایل بدان سو می شود، خدا از میان بوته ندا در داد و گفت: ای موسی، ای موسی، گفت: لبیک. گفت: بدین جا نزدیک میا، نعلین خود را از پای هایت بیرون کن زیرا مکانی که در آن ایستاده ای زمین مقدّس است. و گفت: من هستم خدای پدرت، خدای ابراهیم و خدای اسحق و خدای یعقوب. آن گاه موسی، روی خود را پوشانید، زیرا ترسید که به خدا بنگرد.»

به گفته حافظ:

شب تار است و ره وادی ایمن در پیش آتش طور کجا، موعد دیدار کجاست؟

و نیز به سروده شیخ محمود شبستری در گلشن راز:

در آرد وادی ایمن که ناگاه درختی گویدت اِنّی انا الله

در این جا، توضیح آن که به راستی و در حقیقت، حضرت موسی پرتو روشنی بخش ایزدی را با چشم دل در طور جان بدید و ندای جان فزای یزدانی را با گوش هوش از درخت افروخته هیکل روحانی خویش بشنید.

باری، در این لوح به مجاز، مراد از وادی ایمن بقعه مبارکه، ارض مشیت الهیه است که درخت ظهور حضرت بهاء الله در آن کاشته شد و به تدریج نشو و نما نمود.

«و در ذروه طور سینا قد برافراخت»: طور سینا، جبل سینا، کوه طور و یا جبل موسی، نام کوهی است در شبهه جزیره سینا واقع در شمال شرقی مصر و از سرزمین های وابسته به آن که حضرت موسی برابر تورات، سفر خروج باب سوم، آیات ۱ تا ۶ و هم چنین قرآن، سوره قصص آیات ۲۹ و ۳۰ چنان که در موضوع پیش گفته شد و نیز در قرآن سوره طه آیات ۹ تا ۱۴ چنان که در موضوع بعد خواهد آمد، در آن پرتوالهی را بدید و ندای جان فزای یزدانی را بشنید و به پیامبری از سوی خداوندگار برگزیده گردید. به گفته سنایی:

هرکه در مصر شود یوسف چاهی نبود و آن که بر طور شود موسی عمران نشود
در این لوح، مراد حضرت عبدالبهاء از ذروه طور سینا به مجاز، مقام و جایگاه والای شجره ظهور حضرت بهاء الله است.

«و در وادی طوی شکوفه بشکفت و به نفحات قدس آفاق را معطر نمود»: وادی طوی در قرآن نام وادی ای است که موسی در آن وادی، کلام الهی را بی واسطه شنید. و آن را وادی یا زمین مقدس نیز گویند. به تورات سفر خروج، باب سوم، آیات ۱ تا ۶ چنان که در موضوع «در وادی ایمن بقعه مبارکه غرس شد» نوشته آمد، رجوع شود.

در این باره در قرآن سوره طه آیات ۹ تا ۱۴ چنین آمده است:

«وَهَلْ أَتَيْكَ حَدِيثُ مُوسَى. إِذْ رَأَى نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتَيْكُم مِّنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدٍ عَلَى النَّارِ هُدًى. فَلَمَّا أَتَيْهَا نُودِيَ يَا مُوسَى. إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى. وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى. إِنَّنِي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي»

مضمون: (ای محمد، آیا داستان موسی به آگاهی تو رسیده است؟ هنگامی که موسی آتشی را بدید، به خانواده اش گفت: در این جا بایستید. زیرا من آتشی را دیده‌ام، شاید بتوانم برای شما پاره‌ای از آن آتش را بیاورم و یا این که به واسطه آن راه راست و درست باز یابم. پس چون به نزدیک آتش آمد، ندا داده شد که ای موسی، به راستی منم پروردگار تو. اینک کفش هایت را از پا بدر آن، زیرا که تو در وادی مقدس طوی هستی. من تو را برگزیده‌ام، پس به وحی و الهام من گوش فرا ده. به راستی من خدا هستم و نیست خدایی جز من. پس تنها مرا پرستش نما و به سپاس و ستایش من نماز گزار.

در این جا ناگفته نماند که میرزا بزرگ وزیر نوری، پدر بزرگوار حضرت بهاء الله با دست خط زیبایی خود دو بیت زیر را روی تخته چوبی نوشته بوده که بر دیواری در بیت بیلاقی او در قریه تاکر در اقلیم نورمازندران، نصب بوده است:

بر درگه دوست چون رسی گولَبَّیک کان جا نه سلام راه دارد نه عَلَیک
«وادی طوی» همان مقام و جایگاه والای شجره امر حضرت بهاء الله است که پس از ظهور و افراستگی، به برگ و شکوفه و گل آراسته شد و سایه بر عالمیان انداخت و از نفحات مشکین خود، آفاق جهان را خوش بو و معطر ساخت.

«و نار موقده ربانیه در این شجره لاشرقیه و لاغربیه برافروخت و ندای الهی بلند شد و جمال رحمانی رخ بگشود»: در قرآن سوره نور آیه ۳۵ در باره «شجره لاشرقیه و لاغربیه» چنین آمده است:

«اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَشَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»

مضمون: (خداوند نور آسمان‌ها و زمین است. مثل نور او مانند چراغدانی است که در آن چراغی و آن چراغ در آبگینه‌ای است. و این آبگینه ستاره درخشانی را ماند که از شجره مبارکه لاشرقیه و لاغریه زیتونه افروخته شود. به زودی روغن آن روشنی بخشد، گرچه آتشی آن را نرسیده باشد، نور در نور است. و خداوند کسی را که بخواهد به سوی نورش هدایت و راهنمایی می‌نماید. و خداوند برای مردمان مثل‌ها می‌آورد و خداوند از همه چیز آگاه است.

حضرت بهاءالله در کتاب ایقان در باره شجره لاشرقیه و لاغریه در رابطه با ظهور حضرت موسی چنین می‌فرمایند:

«موسی بن عمران ... در وادی مبارکه که بریه سینا باشد وارد شد و تجلی سلطان احدیه را از شجره لاشرقیه و لاغریه مشاهده نمود و ندای جان‌فزای روحانی را از نار موقده ربانی استماع فرمود و مأمور به هدایت انفس فرعونی گشت.» (چاپ آلمان، ص ۳۵ و ۳۶)

جناب اشراق خاوری در کتاب قاموس ایقان در باره «شجره لاشرقیه و لاغریه» چنین می‌نویسد:

«این اصطلاح در قرآن مجید، سورة النور نازل شده است و به مظاهر مقدسه الهیه که به هدایت مردم مأمور می‌شوند، اطلاق می‌گردد. در سورة النور تجلی الهی را به شجره زیتونه تشبیه فرموده و مقصود از آن حقیقت مظاهر مقدسه الهیه است که از آن به شجره تعبیر فرموده که از آن ندای جان‌فزای روحانی به سمع جهانیان می‌رسد و به نار محبت الهیه مشتعل می‌شوند. و مقصود از لاشرقیه و لاغریه آن است که آن تجلیات و آثار عظیمه که از شجره الهیه ظاهر می‌شود از حدود و ثغور عالم بشری خارج و متعلق به جهان نامحدود و عالم

غیب الهی است که به هیچ وجه محدود به حدود شرق و غرب نیست. یعنی آن کمالات و انوار ساطعه از شجره مظهر امرالله مقتبس از شئون عالم بشری و علوم جهان محدود انسانی نیست بلکه مقتبس از عالم غیب غیر محدود و منتسب به تجلیات غیبیه حضرت رب الجنود است. به این معنی که مظاهر مقدسه آثارشان بالفطره است و اکتسابی نیست که محدود و منتسب به شرق و غرب باشد، شجره وجودشان به نور الهی روشن است و قلوب مقدسشان محل تجلی انوار غیب نامتناهی است.» (جلد دوم، ص ۹۰۸ و ۹۰۹)

حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح در باره نار موقده الهیه و شجره لاشرقیه و لاغربیه و ندای مجلی طور چنین می فرمایند:

«هو الله ای مقتبس نور هدی، حضرت موسی کلیم الله فیض نور هویت را از نار موقده در شجره خضراء مشاهده نمود و استماع نداء فرمود و اِنِّی اَجِدُ عَلَی النَّارِ هُدًی گفت و اِنِّی اَنْسْتُ نَاراً فَرِیاد بر آورد. الحمد لله که آن نار موقده الهیه در شجره مبارکه لاشرقیه و لاغربیه انسانیته شعله بر افروخت و ندای جان فزای مجلی طور به سمع روحانیان شرق و غرب رسید و صوت تهلیل و تکبیر از وادی ایمن برخاست. بقعه مبارکه چنان روشن شد که انوارش بر آفاق بتافت. سبحان الله، این خلق جهول هنوز جحود و جدولند و اِنِّ هَذَا لَشَیْءٌ عَجَابٌ گویند و استغراب نمایند. جلوه انوار را در کهسار جائز دانند ولی سطوع نور هویت را از فجر ساطع انسانی محال و ممتنع شمزند. این چه نادانی و این چه سرگردانی. حمد کن خدا را که کشف غطا نمودی و پیمانۀ عطا پیمودی. پرتو تجلی یافتی و نور حقیقت شناختی و نرد محبت باختی و کار دنیا و آخرت ساختی. فَاشْكُرِ اللهُ رَبَّكَ عَلَیْ هَذَا الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ...» (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ششم، ص ۲۱۳)

و حضرت بهاء الله در لوح بسیط الحقیقه در این باره چنین می فرمایند:

«... در حکیم سبزواری مشاهده کن. در ابیات خود شعری ذکر نموده که از آن چنین مستفاد می شود که موسایی موجود نه والّا زمزمه اِنّی انا الله در هر شجری موجود. در مقام بیان به این کلمه تکلم نموده و مقصود آن که عارف بالله به مقامی صعود می نماید که چشمش به مشاهده انوار تجلی مجلی، منور و گوشش به اصغاء نداء او از کلّ شیء، فائز. این مقامات را حکیم مذکور حرفی ندارند، چنانچه اظهار نموده اند. این مقام قول. و لکن مقام عمل، مشاهده می شود ندای سدره الهیّه را که بر اعلی البقعه ما بین بریّه تصریحاً من غیر تأویل مرتفع است و به اعلی النداء کلّ را ندا می فرماید، ابدأ اصغا ننموده. چه اگر اصغا شده بود، به ذکرش قیام می نمود. حال باید بگویم آن کلمه عاریه بوده و از لسانش جاری شده و یا از خوف ننگ و حبّ نام از این مقام و تصدیق آن محروم مانده. اَوْ عَرَفَ وَ سَتَرَ اَوْ عَرَفَ وَ اَنْكَرَ. باری، بسا از نفوس که تمام عمر را در اثبات موهوم خود صرف نموده اند و در حین اشراق انوار حضرت معلوم از افق اسم قیوم محروم مانده اند...» (مجموعه اقتدارات، ص ۱۱۳ - ۱۱۱)

ناگفته نماند که در لوح مذکور، اشاره حضرت بهاء الله به یک بیت از یکی از غزلیات حاج ملاهادی سبزواری متخلّص به (اسرار)، حکیم و فیلسوف مشهور اسلامی در قرن سیزدهم هجری قمری است که حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح به اعزاز یکی از بهائیان مشهد در باره آن چنین می فرمایند:

«هوالله ای مفتون حقیقت، ... ملاحظه فرما، حضرت بهاء الله مرقوم فرموده که جناب مرحوم مغفور حاجی ملاهادی سبزواری در غزلی از حقیقت دمی زده اند و یک بیت از آن شعر این است: موسی نیست که آواز انا الحق شنود / ورنه این زمزمه در هر شجری نیست که نیست؛ این آهنگ را حتّی از اهر

گیاهی و خار و خسی می‌شنید، ولی چون از شجره مبارکه این ندا بلند شد محروم از استماع گشت و گفت نه صدایی است و نه ندایی. ملاحظه فرمایید سمعی که از خار و خس چنین نغمی احساس می‌نمود، از گل حقیقت در چمنستان معرفت و گلبانگ بلبل معانی و درس مقامات معنوی، بی‌خبر. پس معلوم شد مجاز هر چند دم از حقیقت زند، خبر ندارد. بی‌بصر هر چه ستایش آفتاب کند، محجوب است، و مزکوم هر چند نعت طیب مشموم نماید، محروم است. الحمدلله مشام آن مهرپرور به نفحات الهی معطر و هذا من فضل ربک الجلیل الاکبر و علیک البهاء الابهی. بهجی ۲۵ محرّم سنه ۱۳۳۹ ع» (مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد سوم، ص ۲۰۷ و ۲۰۸)

توضیح آن‌که: در این مصرع دو فعل نفی (نیست) معنی اثبات دهد، یعنی (حتماً) هست. به گفته حافظ:

روشن از پرتورویت نظری نیست که نیست منت خاک درت بر بصری نیست که نیست
باری، در این لوح، مراد حضرت عبدالبهاء از «شجره لاشرقیه و لاغربیه» به طور خصوص، شجره روحانی وجود و ظهور حضرت بهاء‌الله در این دور و زمان است و مقصود از «نار موقده ربّانیه» آتش افروخته ظهور و وجود روحانی آن حضرت که از آن سروش یزدانی برآمد و مظهر ظهور رحمانی پرده از رخ برانداخت و روی را آشکار و هویدا ساخت.

در این جا این نیز ناگفته نماند که به طور عموم، مراد از شجره «لاشرقیه و لاغربیه» شجره امر الهی و به سخن دیگر، درخت آیین جامع یزدانی است.

حضرت ولیّ امرالله در توقیع نوروز سال ۱۱۰ بدیع (۱۳۳۲ شمسی) به اعزاز بهائیان مشرق زمین در این باره چنین می فرمایند:

«ملاحظه نمایید که شجره لاشرقیه و لاغربیه که در عهد آدم ید قدرت الهیه در ارض مشیت غرس نموده و در ادوار سابقه در ارض میعاد در عهد حضرت خلیل و حضرت کلیم و حضرت روح، در جزیره العرب در عهد حضرت خاتم و در کشور ایران و هندوستان در عهد حضرت زردشت و حضرت بودا و سایر انبیای اولوالعزم صلوات الله علیهم اجمعین در مدّت شش هزار سال متدرّجاً نشو و نما نموده، ... این شجره الهیه شجره أصلها ثابت فی ارض الکبریا و فزُعها فی السّماء که ادیان عتیقه در ادوار مختلفه از این اصل قدیم منشعب و متفرّع، در سنه ستّین در اقلیم فارس در مدینه طیبه شیراز بر اثر ظهور قائم موعود ... ثمره ازلیّه جنیه قدسیّه اش را که در هویتش مکنون و مخزون بوده، پس از انقضای شش هزار سال ظاهر و آشکار نمود و عالم کون را پس از طیّ مراحل طفولیت و صباوت به مقام بلوغ ذاتی برسانید. و این ثمر ... لطیف "زیتونه لاشرقیه و لاغربیه" ... مدّت شش سنه در آسیاب محن و بلا ... معصور گشت و عاقبت الامر در خطّه آذربایجان در اثر رزیه عظمی و شهادت کبری، خود را در سبیل ظهور و اشراق "بهاء السّموات و الارض" فدا نمود. سپس در سنه تسع و در زندان ارض طا ... زیت این ذبح اعظم و دهن لطیف آن شهید اکبر ... مشتعل و روشن گشت و بر اثر تجلی روح اعظم بر قلب ممرّد الطف جمال قدم ... رشحی از نور مهیمن حمراء بر عالمیان در ظلمت آن زندان مبذول گشت. سپس آن لمعه نور ... در مدّت ده سال در پس حجابات و سبحات اهل غلّ و بغضاء در مدینه الله مقنوع گشت و پس از انقضای سنین مهلت، در حین حرکت سلطان ظهور از دارالسلام بغداد به مدینه کبیره، مصباح محجوب و مغطوء جلوه ای شدید بنمود و در انتهای واحد، از بحبوحه

رضوان پرتو بر عالمیان بیفکند. متعاقباً در ارض سر ... در بدایت ثمانین مصباح الهی، به فرموده جمال ابهی در بلور آخری مشتعل گشت.

«صد هزار کلیم فریاد «آرنی» برآورد و صدهزار طور حقایق از این تجلیات ربّانیّه مندرک گشت و صدهزار کینونات مجرّده مست و مدهوش و منصعق در این دشت و صحرا بیفتاد: در تورات، سفر خروج باب ۳۳ آیات ۱۸ تا ۲۳ در باره خواستار شدن موسی، دیدار پروردگارا، چنین آمده است:

«عرض کرد مستدعی آن که جلال خود را به من بنمایی. گفت: من تمامی احسان خود را پیش روی تو می گذرانم و نام یهوه را پیش روی تو ندا می کنم و رأفت می کنم بر هر که رئوف هستم و رحمت خواهم کرد بر هر که رحیم هستم. و گفت: روی مرا نمی توانی دید زیرا انسان نمی تواند مرا ببیند و زنده بماند. و خداوند گفت: اینک مقامی نزد من است، پس بر صخره بایست. و واقع می شود که چون جلال من می گذرد، تو را در شکاف صخره می گذارم و تو را به دست خود خواهم پوشانید تا عبور کنم. پس دست خود را خواهم برداشت تا قفای مرا ببینی اما روی من دیده نمی شود.»

و در قرآن، سوره اعراف آیه ۱۴۳ در این باره چنین آمده است:

«وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ، قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ نَرِيَنِي وَ لَكِنِ أَنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ نَرِيَنِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسَى صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَ أَنَا أُؤَلُّ الْمُؤْمِنِينَ.»

مضمون: (و هنگامی که موسی به میعادگاه ما آمد و پروردگارش با او تکلم کرد، موسی گفت: پروردگارا، خود را به من بنما تا تو را ببینم. خداوند فرمود: هرگز مرا نخواهی دید.

با این همه، به این کوه نظر انداز. چنان چه کوه بر جای خود ثابت و پایدار ماند، تو هم مرا خواهی دید. پس هنگامی که پروردگار بر کوه تجلی کرد، کوه را ویران و با خاک یکسان ساخت و موسی نیز بی هوش به روی خاک افتاد. و پس از آن که به هوش آمد، گفت: شکوه و جلال از آن توست، به سوی تو، توبه و بازگشت می‌نمایم و من اول مؤمن هستم.

ناگفته نماند که یکی از شعرای ظرفا در این زمینه، ظریفانه چنین سروده:

چورسی به کوه سینا "أرنی" نگفته بگذر که نیرزد این تمنّا به جواب "لن ترانی"
تو بدین جمال زیبات اگر به حشر آیی "أرنی" بگوید آن کس که بگفت "لن ترانی!"
(لغت نامه دهخدا)

باری، در این بیان، مراد و جوهر کلام حضرت عبدالبهاء این است که، با برآمدن سروش یزدانی از میانه درخت افروخته ظهور حضرت بهاءالله، مظهر ظهور الهی، صدهزار انسان به مثابه موسی، فریاد «أرنی» بر آورد و خواستار دیدار روی او گردید و خواهان ایمان و ایقان به او شد و صدهزار کوه حقایق و عقاید و اوهام و خرافات انسانی به منزله صخره سینا از سطوت و هیبت انوار ظهور یزدانی، از هم بپاشید و با خاک یکسان گردید و صدهزار نفس آزاده و وارسته، همانند موسی، از شکوه و هیمنه تجلی ظهور الهی، در آن هنگام، مدهوش، بر روی خاک بیفتاد و به سخن دیگر، مؤمن و موقن شد و خاکسار درگه او گردید.

«و از هر سمت آواز "وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا"، بلند شد»: یعنی، از گوشه و کنار جهان، مؤمنان نوید طلوع آفتاب ظهور کلی الهی و مژده فرا رسیدن روز رستاخیز روحانی را به گوش دور و نزدیک رسانیدند.

در این بیان، عبارت: و زمین به نور پروردگارش روشن می‌شود، مأخوذ از آیه ۶۹ سوره زمر در قرآن در باره رویدادهای روز قیامت در زمان آخر است:

«وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِئَءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ»

مضمون: (و زمین به نور پروردگارش روشن می‌شود و نامه اعمال مردمان در پیشگاه خداوندگار نهاده می‌گردد و پیامبران و شاهدان به نزد خدا خوانده می‌شوند و میان مردمان به عدل و داد قضاوت و داوری می‌گردد و به آنان ظلم و ستمی نمی‌رسد.

«و از ملکوت ابهی فیوضات جلیله متتابع بر حقائق لطیفه نازل گشت»: در این گفتار، مراد حضرت عبدالبهاء این است که جمال اقدس ابهی پس از خرق پرده‌های اوهام و خرافات و کشف رموز و اسرار و ارائه هدایات و ارشادات و تأسیس آئین بهائی و وضع احکام و قوانین و نصب پایه‌های کاخ نظم بدیع جهان‌آرا در مدت حیات عنصری در این عالم ادنی، از افق ابهی نیز، چنان که در کتاب مستطاب اقدس، ام‌الکتاب، وعده فرمودند، ناصران و یاران امرش را از فیوضات جلیله خود و تأییدات بدیعه خویش برخوردار ساخته‌اند:

«و نراکم من أفعی الأبهی و نصر من قام علی نصره امری بجنود من الملائع الأعلی و قبیل من الملئکه المقریین» (بند ۵۳)

مضمون: (ما شما را از افق ابهی می‌بینیم و کسانی را که بر نصرت و یاری امرمان قیام و اقدام نمایند، با لشکریانی از ملا اعلی و گروه‌هایی از ملائکه مقربان نصرت و یاری می‌دهیم).

«و نعّمت و ترنّمت محامد و نعوت الهیّه از طیور حدائق قدس بلند شد»: در این بیان، مراد اهل بهاءست که به خاطر نعمت و برکت ظهور حضرت بهاءالله، قائم مقام یزدان در عالم امر و خلق در این دور و زمان، با شور و شوق و شغف هر چه بیشتر در بوستان ظهور او، چون پرندگان، به حمد و ثنا و شکر و سپاس خداوندگار، بانگ و آواز بر آوردند. باری، حضرت عبدالبهاء سپس در نیمه دوم این لوح مبارک، با گفتاری نغز و شیوا و شعر آسا، احباب را هشدار می دهند که با همه این احوال و کیفیات و رویدادها به فرموده آن حضرت:

«ما هنوز مخمود و افسرده، در زاویه خمول خزیده و به آرایش شتون این دار جنون چسبیده. نه ناله‌ای، نه آوازی، نه نغمه‌ای، نه سازی، نه افغان جانگدازی، نه شوری، نه شعفی و نه اشتعالی و نه آه جانسوزی. طیور قدس اگر در این موسم بهاری قرن اعظم الهی به ابداع نعّمت رحمانی بر شاخسار توحید نسریند، چگونه بیاسایند و منتظر چه موسمی، چه فصلی هستند؟ پس از بهار خزانست و بعد از اردیبهشت فصل دی پر خمار. آیا منتظر چه باشیم و چه ایامی آرزو نمائیم که بال و پری زنیم و پروازی کنیم و جولانی نمائیم و ساز و آوازی آغاز کنیم؟»

پس از آن، آنان را تشویق و ترغیب می نمایند و دلگرمی و قوت قلب می دهند و می فرمایند:

«از جور زاغان گلخن جفا مترسیم و از چنگال تیز جغدان بی حیا نهراسیم. چه اگر سینه درند، مرهم فوز به ملکوت ابهی موجود و اگر خون خوار ستمگرند، فوز و فلاح جبروت اعلی مشهود و اگر لانه و کاشانه ضبط و خراب نمایند،

الحمد لله آشیانه در سدره منتهی محقق و مثبت. پس از چه ترسیم و از چه
اذیتی بهراسیم؟

در این جا ناگفته نماند که در این بیان:

(الف) مراد از «جور زاغان گلخن جفا»: بی‌مهری و ظلم و ستم ناقضان عهد و پیمان است که پس از جلوس حضرت عبدالبهاء بر اریکه میثاق، پندها و اندرزها و وصایای حضرت بهاء‌الله را در کتاب مستطاب اقدس و کتاب عهد و الواح دیگر بر طاق فراموشی و نسیان نهادند و نادیده انگاشتند و ره ناسازگاری و ستمگری و جور و جفا پیمودند و در برابر آواز بلبل گلستان عهد و میثاق، زاغ‌گونه در زباله‌دان اندیشه‌های ناپخته و خام، بانگ و فریاد برآوردند.

(ب) مقصود از «چنگال تیز جعدان بی‌حیا»: چنگال تیز و برنده مخالفت و دشمنی مخالفان و دشمنان بی‌شرم و شوم و جعدسان آیین جهان‌آرای حضرت بهاء‌الله است در آن دور و زمان.

باری، حضرت عبدالبهاء در پایان لوح، این بیت از حکیم سنایی غزنوی، عارف و شاعر نامدار قرن ششم هجری را که می‌گوید:

گردِ عطا بخشد، اینک صدفش دل‌ها ورتیر بلا آید، اینک هدفش جان‌ها
مسک‌الختام گفتار می‌سازند که به زبان حال گویای این حقیقت است که ما در
همه‌گاه و همه‌حال، بایستی از باده تسلیم و رضا به قضا، سرمست و مخمور و در راه
تفویض و توکل به مشیت و اراده پروردگار، بی‌بیم و هراس، راهسپار باشیم.

این بیت از قصیده‌ای است در بیان استغنائی معشوق لایزال و شوق ارباب حال که کوتاه شده آن چنین است:

ای درد دل مشتاقان از عشق تو بوستان‌ها
در ذات لطیف تو حیران شده فکرت‌ها
در بحر کمال تو ناقص شده کامل‌ها
مشتاق تو از شوق در کوی تو سرگردان
از رشته جانبازی بردوخته دامن‌ها
صد تیر بلا پزان بر ما ز هر اطرافسی
بی رشوت و بی بیمی بر کافر و بر مؤمن
میدان رضای تو پرگرد غم و محنت
چون فضل تو شد ناظر، چه باک ز بی باکی
گرد عطا بخشی، آنک صدفش دل‌ها
ای کرده دوا بخشی، لطف تو به هر دردی
لطف تو همی باید، چه فایده از گریه
ما غرقه عصیانیم، بخشنده تویی یا رب
بسیار گنه کردیم، آن بود قضای تو
کی نام کهن گردد محدود سنایی را

وز حجت بی چونی در صنع تو برهان‌ها
بر علم قدیم تو پیدا شده پنهان‌ها
در عین قبول تو کامل شده نقصان‌ها ...
از خلق جدا گشته خرسند به خلقان‌ها ...
در ماتم بی باکی بدیده گریبان‌ها
ما جمله بیوشیده از مهر تو خفتان‌ها ...
هر روز برافشانی از لطف تو احسان‌ها
ما روفته از دیده آن گرد زمیدان‌ها ...
چون ذکر تو شد حاضر، چه بیم ز نسیان‌ها
و رتیر بلا باری، اینک هدفش جان‌ها
من درد تو می‌خواهم، دور از همه درمان‌ها
فضل تو همی باید، چه سود ز افغان‌ها
از عفونهی تاجی بر تازک عصیان‌ها
شاید که به ما بخشی از روی کرم آن‌ها
نو نو چو می‌آرید در وصف تو دیوان‌ها
(دیوان سنایی غزنوی)

واژه‌نامه به ترتیب حروف الفبا:

استغراب نمودن: عجیب و غریب شمردن، نابخردانه شمردن، نامعقول دانستن
إِنَّ هَذَا لَكَشِيءٌ عَجَابٌ: به راستی، این، چیز یا موضوعی است شگفت‌آور و حیرت‌انگیز
إِنِّي أَجِدُّ عَلَى النَّارِ هُدًى: به راستی من به واسطه آن آتش، راه راست و درست را باز
یابم

إِنِّي أَنشَأْتُ نَارًا: به راستی من آتشی را دیده‌ام
أَوْ عَرَفَ وَأَنْكَرَ: یا شناخته و انکار کرده
أَوْ عَرَفَ وَسَتَرَ: یا شناخته و پنهان داشته
آنک: کلمه‌ای است برای اشاره به دور اعم از زمان و مکان؛ آن‌گاه، آن‌جا در مقابل،
اینک

بُرُوعٌ: نقاب، پرده، حجاب، روبند، روبند زنان (جمع براقع و براقیع)

بَرْيَهٌ: دشت، صحرا، بیابان (ج: بَراری)

بی‌باکی: بی‌قیدی، بی‌بندوباری، لاابالی‌گری، پای‌بند نبودن به دین و آیین
بی‌چونی (بی‌چونی): بی‌نظیری، بی‌مثالی، بی‌مانندی، بی‌همتایی (بی‌چون: نامی از
نام‌های خداوند است، حضرت بیچون، قادر بی‌چون)

پر خمان: پر درد ورنج، بسیار مست و مخمور، بسیار شراب زده (خمان: درد ورنج که
پس از رفتن وزایل شدن کیف شراب و جز آن حاصل شود، کلافگی و سردردی که بر
اثر زوال حالت مستی پیش آید

«شرابی بی‌خمارم بخش یا رب / که با وی هیچ در دسرنباشد» (حافظ)

پیمانۀ عطا پیمودن: پیمانۀ بخشش و عطا آشامیدن یا نوشیدن
تازک: (اسم مصغّر از کلمه: تار) فرق سر، میان سر آدمی، کله سر، قله، قسمت اعلای

هر چیزی

تَمَاین: ۸۰ و مراد سال ۱۲۸۰ ه.ق، سال اظهار امر آشکارای حضرت بهاء الله است در
باغ رضوان بیرون شهر بغداد
جَحود: منکر، انکار کننده، منکر با وجود آگاهی.

جَدول: ستیزه گر، منازع، ستیزه جو
جُغد: بوم، بوف، پرنده ای است که به نحوست و نامبارکی و شومی مشهور است و در
جای های خراب و ویرانه لانه و آشیانه می کند. جغد، شب ها برای شکار از لانه بیرون
می آید.

جَیبه: چیده، چیده شده، تازه چیده شده

جَهول: نادان، بسیار نادان

خَدَّین: دو گونه، دو طرف صورت و چهره آدمی، دو عارض (تننیه) - (مفرد آن: خَد و
جمع آن خُدود)

خَفْتان یا خِفْتان: نوعی از جامه با جَبّه که روز جنگ می پوشیدند، جامه ای کلفت از
ابریشم یا پشم که شمشیر روی آن می لغزیده و اثر نمی کرده است، جامه سپاهیان
خُلَقان ها: خُلَقان (مفرد آن: خَلَق) یعنی: کهنه ها، پاره ها، فرسوده ها - خُلَقان، در نظم و
نثر فارسی به صورت مفرد به کار رفته است.

خُمول: گم نامی، بی نام و نشانی، تنهایی (کنج خُمول: گوشه تنهایی و عزلت و گم نامی)
دار جنون: به مجاز یعنی: دنیا، جهان خاک

دُهَن: روغن

ذَبیح: قربانی

ذُرّوه یا ذِرّوه: سر کوه، قلّه، نوک، بالای کوه، اوج، تارک

«ای مرغ روح بر پر از این دام پر بلا پرواز کن به ذرّوه ایوان کبریا» (عطار)

رَزّیه: پیش آمد ناگوار - مصیبت و بلای سنگین (جمع آن: رزایا)

رَشَح: تراوش، ترشّح، ریزش قطره قطره یا چکّه چکّه
زلف: در فارسی، موی سر و گیسو است. اَمَّا زُلْفَیْن به صیغۀ تثنیه از تصرفات فارسی‌زبانان است و مُتَعَرَّب است، به معنی: دو گیسو و شعرا و ادبا آن را نیز به کار برده اند. به سروده حافظ:

«زُلْفَیْن سیاه تو به دل‌داری عشاق دادند قرارئ و ببرند قرارم»

زُلْفَیْن: حلقه‌ای است که بر چهار چوب در و صندوق نصب کنند و چفت یا زنجیر را بدان آویزند - و مجازاً: گیسو و زلف معشوق را بدان تشبیه کنند، به گفته حافظ:
گردست رسد در خم زُلْفَیْن تو بازم / چون گوی چه سرها که به چوگان تو بازم
زَیْت: روغن

سنه تسع: سال نه و مراد سال ۱۲۶۹ هجری قمری، سال بعثت روحانی حضرت بهاء‌الله در سیاه‌چال طهران است

سنه ستین: سال ۶۰ و مراد سال ۱۲۶۰ ه. ق، سال اظهار امر حضرت باب در شیراز است.

صَفراء: مجازاً در فارسی: هوی و هوس، سودا، صفرای عشق: هوی و هوس و سودای عشق - صفرا شکستن: زایل کردن صفرا (مؤنث کلمه أَصْفَر: زرد، زرد رنگ)، مجازاً در فارسی: خشم و غضب - صفراء: مایعی است زرد رنگ مایل به سبزی با مزه تلخ که از کبد تراود - زردآب - تلخه

طیب: بوی خوش

عاریه: مصنوعی، ساختگی، دروغی

عبرت: پند، اندرز، نصیحت، پند و اندرز گرفتن، نصیحت گوش کردن

عذار: رخسار، گونه، عارض

غرس شدن: کاشته شدن

غرس نمودن: کاشتن

غِطاء: پرده، پوشش، (جمع آن: أُعْطِيَه)

فَأَخْلَعُ نُعْلَيْكَ: دو کفش ات را در آر

فیوضات: بخشش‌ها، الطاف، عطایا (مفرد: فیض)

فیض روح القدس ارباز مدد فرماید / دیگران هم بکنند آن چه مسیحا می کرد (حافظ)

کار دنیا و آخرت ساختن: حاجت و نیاز دو جهان، این جهان و آن جهان را برآوردن

کهن گردیدن نام: فراموش شدن نام، از یاد رفتن نام

گلبانگ: آواز بلبل، بانگ بلبل، آواز خوش

گُلخن: زباله دان، خاکروبه دان، مَزْبَلَه، جایی که خس و خاشاک در آن ریزند، تون حَمَام،

اجاق گرمابه (گل: اخگر آتش است و حَن: مخفّف خانه است یا خانه زیر زمین)

«گر گل است اندیشه تو گلشنی / و ربود خاری تو هیمه گلخنی» (مولوی)

لَبَّيْكَ: گوش بفرمان توام، اجابت می‌کنم تورا، فرمان می‌برم تورا

لَعْل نوشین: لعل: یکی از سنگ‌های قیمتی است. و لعل سرزمین بدخشان در

افغانستان معروف‌ترین آن است از قدیم‌الایام که رنگی سرخ فام و زیبا دارد، و لعل:

کنایه از لب معشوق است، و لعل نوشین: لب سرخ فام و شیرین را گویند.

به بهانه حدیثی بگشای لعل نوشین / به خراج هر دو عالم گهری فرست ما را (خاقانی)

لَمْعَه: روشنی، پرتو، تابش، یک درخشش

مَجْدود: بختیار، نیک بخت، بهره‌مند (جَدّ: بخت، بهره، نصیب)

مُجَلّی طور: تجلّی کننده در کوه طور، در این جا مراد: حضرت بهاء الله است

مَحامد: ستایش‌ها، سپاس‌ها، ثناها، مدح‌ها (مفرد: مَحْمَدَه)

مَخْمود: خاموش، بی‌هوش، افسرده، پژمرده (خُمود: خاموشی، بی‌هوشی، افسردگی،

پژمردگی)

مَخْمُور: آن که از نوشیدن خَمَر، نوشابه مستی آور یعنی، شراب و غیره مست گردیده، آن که به سبب زایل شدن نشئه خمر درد سر یافته، خمار آلوده.

مَزْکُوم: به زکام مبتلا شده، سرما خورده

مَسْتُور: پوشیده شده، پوشیده، در پرده، پنهان

مَشْمُوم: مشک، عطر

مُضْحَف: دفتر، کتاب (جمع آن: مَصَاحِف)

مَعْصُور گشتن: فشرده شدن، چلانده شدن

مَعْطُوء: پوشیده شده، مستور، پنهان

مقامات معنوی: مراتب و منازل و مراحل و احوال معنوی و روحانی

مُقْتَبَس: اقتباس شده، اخذ شده، گرفته شده

مُقْتَبَس: اقتباس کننده، اخذ کننده، گیرنده

مَقْنُوع گشتن: مستور و پوشیده شدن، در پرده شدن

مُمَرَّد: صاف

مُنْدَك گشتن: با خاک یکسان شدن، ویران شدن (إِنْدَكَّ يَنْدَكُ، إِنْدَكَاك = هموار شدن،

با خاک یکسان شدن)

مُنْصَعِق: از هوش رفته، مدهوش (إِنْصَعَقَ، يَنْصَعِقُ إِنْصَعَاق = مدهوش شدن، از هوش

رفتن)

نار مَوْقَدَه: آتش افروخته، آتش فروزان

«ای نواهای تو نار موقده / زد به هر بندم هزار آتشکده (شیخ بهایی)

نرد محبّت باختن: به عشق و دوستی و محبّت پرداختن

نَعْت: تعریف، توصیف، وصف (ج: نُعُوت)

نُعُوت: وصف ها، تعریف ها، توصیف ها، ستایش ها (مفرد: نَعْت)

نَعْم: آهنگ‌ها، نواها، آوازاها (مفرد آن: نَعْمه)

نو نو: نو به نو، تازه به تازه، پیاپی، مکّرر

هان: کلمه‌ای است که به جهت تأکید گویند، یعنی: بشتاب وزود باش

هین: کلمه‌ای است که به جهت تأکید گویند، یعنی: بشتاب وزود باش